

نهضت های اسلامی و جهان اسلام؛ واقعیت ها و چالشها

نویسنده: محمداکرام اندیشمند

2012-03-23

- 1 -

در این مبحث دو موضوع نهضت های اسلامی یا جریان اسلام گرایی در جهان اسلام و واقعیت های سیاسی و اجتماعی امروز دنیای اسلام با چالش ها و معضلات نهفته در جوامع اسلامی مطالعه و بررسی میشود. نکته ی اصلی بحث این است که پدیده ای به نام نهضت اسلامی و یا به قول دیگر اسلام گرایی با اشکال متفاوت آن در قرن بیستم چگونه شکل گرفت؟ ریشه ها و انگیزه های ظهور و گسترش آن به چه عواملی برمیگردد؟ نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی چه ویژگیهایی را دارد و جایگاه آن در دنیای اسلام و جهان امروز چگونه است؟ زمینه های تحقق اهداف جریان اسلامی در جهت تشکیل نظام و حکومت اسلامی مورد باور و ادعای این جریان چگونه ارزیابی میشود؟ احزاب مهم جریان اسلام گرایی در جهان اسلام کدام ها هستند و دسته بندی و افتراق در داخل جریان اسلام گرایی چگونه بوجود آمد؟ آیا فرقه های مختلف جوامع اسلامی و گروه های سیاسی اسلامی تصویر واحد و یکسان از آن نظام سیاسی اسلام ارائه میکنند؟ معضلات اصلی مسلمانان و دنیای اسلام در جهان امروز چیست؟ نکات اصلی تقابل و تعارض جهان اسلام به ویژه نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی را با دنیای غرب و تمدن غربی چه چیزی تشکیل میدهد؟ راه حل این تعارض چگونه بررسی میشود؟ و

1- نهضت های اسلامی :

نهضت اسلامی در کشورهای اسلامی و جوامع مسلمانان در رسانه های امروز به خصوص در مطبوعات غرب و رسانه های مخالف و حتا موافق با نام های اسلام گرایی، اسلام سیاسی، بنیاد گرایی اسلامی و افراط گرایی اسلامی شناخته می شود. آغاز جریان اسلام گرایی یا نهضت اسلامی هر چند به سده نوزدهم و حتا هژدهم عیسوی برمیگردد اما در واقع پدیده قرن بیستم عیسوی است.

در سده ی نوزدهم عیسوی حرکت های نظامی به عنوان جهاد علیه استعمار و اشغال غرب در بعضی از سرزمین های مسلمانان ایجاد شد. شبه قاره هند با داشتن دولت مسلمان بابر و جمعیت قابل توجه مسلمان نخستین منطقه ای بود که قبل از سده بیستم در حوزه استعمار و اشغال غرب(انگلیس ها) قرار گرفت و مقاومت از سوی جامعه اسلامی بصورت یک جریان دینی- سیاسی در این حوزه بوجود آمد.

با فروپاشی امپراتوری مغولی مسلمان هند و انحطاط امپراتوری عثمانی و سپس فروپاشی و شکست آن در اوایل قرن بیستم که مسلمانان خود را در اشغال و تسلط اروپای مسیحی یافتند به این پرسش مواجه شدند که چرا آنها شکست خوردند و چرا بصورت تحقیر آمیزی عقب ماندند؟ در پاسخ به این پرسش ها در قرن بیستم یک جنبش فکری دینی- سیاسی شکل گرفت که هدفش ایجاد حکومت اسلامی بود؛ جنبشی که اکنون با نام اسلام گرایی و اسلام سیاسی شناخته میشود. بنیانگذاران این جنبش معتقد بودند که شکل گیری حکومت اسلامی از یکسو موجب شکست

استعمار و اشغالگری غرب میشود و از سوی دیگر به عقب ماندگی مسلمانها نقطه پایان میگذارد. در واقع با گسترش سیطره و اشغال اروپایی ها بردنیای اسلام پس از فروپاشی دولت عثمانی در اوایل قرن بیستم نهضت اسلامی یا اسلام گرایی و جریان اسلام سیاسی شکل گرفت.

اسلام گرایی و اسلام سیاسی در تعریف این مقوله بحث اسلام در مورد سیاست نیست؛ بلکه نهضت اسلامی یا اسلام گرایی و اسلام سیاسی از ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بحث می کند و به تلفیق سیاست و اسلام و یا حکومت و اسلام معتقد است.

ریشه ها و انگیزه های تشکیل نهضت اسلامی :

نهضت اسلامی یا به تعبیر دیگر، بنیادگرایی اسلامی یا اسلام گرایی و اسلام سیاسی با تأسیس اخوان المسلمین مصر در دهه سوم قرن بیستم عیسوی گسترش فزاینده یافت؛ علی رغم آنکه نفوذ رو به افزایش نهضت مذکور توأم با تفرقه در درون نهضت بود و آنرا به جریانهای ناهمگون حتا از زاویه معرفت و قرائت دینی در مورد اهداف سیاسی و اجتماعی تبدیل کرد.

بحث بر سر انگیزه و عوامل ظهور و گسترش نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی از سوی موافقان و مخالفان آن با تفاوت و اختلاف مطرح میشود. در حالی که بسیاری از نخبگان و تیوری پردازان جنبش اسلامی معاصر انگیزه ها و عوامل ظهور این جریان را نهفته در آموزه ها و تعالیم اسلام می نگرند، بعضی تحلیلگران و نویسندگان، جنبش مذکور را واکنشی در برابر استیلا و استعمار دنیای غرب تلقی میکنند. شماری هم در تحلیل و ارزیابی معطوف به این دیدگاه، جریان اسلامی را نگاه نوستالژیک از شرایط مدرن به شرایط پیشا مدرن می پندارند و آنرا مخالفت ارتجاعی در برابر مدرنیته و فرهنگ مدرن سرمایه داری غرب میدانند. انگیزه ها و عوامل ظهور جریان اسلامی از این دیدگاه تلاشی در جهت بقای حیات است که با گسترش تهاجمی فرهنگ مدرن غربی در معرض زوال قرار می گیرد.

جریانهای چپ مارکسیستی، غرب را عامل تشکیل و تقویت جریان اسلامی برای بهره گیری از آن در مقابله با جنبش چپ معرفی میکنند. افزون بر این برداشت ها و دیدگاه ها، از عوامل اجتماعی دیگر به عنوان مؤلفه های تأثیر گذار در شکل گیری و گسترش نهضت اسلامی سخن میرود. ریشه ها و انگیزه های ظهور جریان اسلامی با نگاه بیشتر در مؤلفه های متذکره مورد بحث قرار می گیرد.

1- آموزه های اسلام و نهضت اسلامی :

نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی معاصر به عنوان یک جریان دینی- سیاسی فکر ایجاد حکومت اسلامی را از آموزه های اسلام می گیرد.

در اسلام از همان آغاز به خصوص از نخستین سال هجری امور دین، دنیا، اخلاق و سیاست درهم آمیخت. پیغمبر اسلام(ص) وقتی وارد یثرب (مدینه) شد جامعه دینی و سیاسی را شکل داد. ارتش بوجود آورد، فرماندهی جنگ و صلح را بدوش کشید، قبایل عربستان را مطیع دین و حکومت ساخت. احکام دینی در جهت امر و نهی میان جامعه مسلمانان و در تعامل و برخورد با غیر مسلمانان توسط قرآن و حدیث (گفتار و کردار پیغمبر اسلام) تنظیم یافت. در ده سالی که پیغمبر اسلام(ص) در مدینه حکومت تشکیل داد آیه های زیادی از قرآن نازل شد که به امور سیاست و حکومت می پرداخت.

اسلام برخلاف مسیحیت در واقع کار خود را با سیاست آغاز کرد. در حالی که حضرت عیسی(ع) در حیاتش به این توفیق دست نیافت. مسیحیان سه قرن پس از او شاهد نفوذ دین مسیح با پذیرش این دین از سوی امپراتور روم بودند. با وجود آنکه امپراتور کنستانتین به مسیحیت گروید و دین مسیح را در سراسر قلمرو خود گسترش داد اما میان اقتدار دینی و سیاسی یا قدرت دنیوی مرز وجود داشت. نهاد های دینی و دولتی از هم متفاوت بودند. افزون بر آن در داخل نهاد دینی سلسله مراتب حاکم بود و کلیسا نهادی محسوب می شد که افراد بصورت عمودی در آن مؤظف و شاغل بودند. اما این سلسله مراتب و جدایی میان دین و قدرت سیاسی در حکومت اسلامی مدینه وجود نداشت. هر چند پس از انتقال مرکزیت به دمشق و بغداد و تشکیل کشورها و دولت های مستقل مسلمان این تلفیق و یکسانی در هم شکست.

سه دهه نخست پس از پیغمبر اسلام(ص) که خلفای راشدین رهبری و اداره جامعه اسلامی را بدست گرفتند، نمایی از تلفیق و در هم آمیختگی اسلام و سیاست بود. علی رغم این تلفیق و در هم تنیدگی، یکی از نکات قابل پرسش و بحث در دوران خلفای راشدین اختلاف و منازعه سیاسی بود که اولین جنگ های داخلی را در درون جامعه اسلامی بر سر سیاست و حکومت شکل داد. در حالی که جوامع اسلامی و فرقه های مختلف مسلمانان آن رویداد های خونین درونی را با دیدگاه متفاوت تحلیل و بررسی میکنند، نکته مهم دیگر این است که پس از خلفای راشدین مرحله گسست در هم تنیدگی اسلام و سیاست و یا اسلام و حکومت آغاز شد. در جامعه اسلامی دو رهبری و مدیریت جداگانه سیاسی و دینی یا شرعی شکل گرفت. سلاطین و دولت زعامت سیاسی را در جامعه داشتند؛ هر چند که آنها مسلمان بودند و در ظاهر به مناسک اسلامی پابندی نشان میدادند اما در کار سیاسی و حکومتی خود دست باز و استقلال خود را حفظ میکردند. در بسا موارد عملکرد خود را در عرصه اجراءات و سیاست رهبری دولت و کشور با شریعت و دین نمی سنجیدند تا بر مبنای امر و نهی آن تصمیم بگیرند و عمل کنند.

بخش دیگر علما و فقها بودند که توضیح و تفسیر دین و شریعت را بدوش داشتند و حد و مرز حلال و حرام را معین می کردند. در واقع از همان سده اول، اسلام از سیاست به نوعی تفکیک یافت و نوعی از سکولاریزم سیاسی نه به معنی و مفهوم امروز در جوامع اسلامی شکل گرفت. اما تفاوت این بود که این جدایی در یک روند طبیعی و در یک چهارچوب دقیق رشد نیافت. حد و مرز آن نیز در مقاطع مختلف ثابت نبود و بستگی به رابطه دو طرف زمام داران و علما داشت. بسا اوقات دولت ها و زمام داران اقتدار خود را مرهون حمایت علما می دیدند و خود را حامی و عامل شریعت معرفی می کردند. بسیاری از این دولت ها و زمام داران در سرزمین های اسلامی از بغداد تا دمشق، از استانبول تا قاهره، از هرات و غزنی تا سمرقند و بخارا و تا دهلی میزان اتصال و انفصال خود را با اسلام و شریعت اسلامی بر مبنای منافع حاکمیت و زمام داری خود شکل میدادند. رابطه آنها با علمای دینی و مذهبی به عنوان قشر متنفذ و تأثیر گذار بروی جامعه مسلمانان نیز بر مبنای منافع حاکمیت شان تنظیم می شد. این امر تفکیک سیاست از دین را دشوارتر می ساخت. بنا بر این نوعی از در هم تنیدگی دایمی در این امر ادامه یافت.

نهضت اسلامی و روش تشکیل حکومت اسلامی:

احزاب سیاسی اسلامی به ویژه جریانهای اسلامی سنی زمان حکومت خلفای راشدین را مودل نظام سیاسی اسلام معرفی میکنند. باور به همسویی و تلفیق اسلام و سیاست نکات اساسی دیدگاه آنها را تشکیل میدهد. بسیاری و یا تمام احزاب و گروه های سیاسی اسلامی در رویکرد به این دیدگاه دسترسی به قدرت سیاسی و تشکیل دولت اسلامی را در جهت اسلامی ساختن جامعه هدف و آرمان مهم خود تلقی می کنند. آنها جدایی اسلام را از سیاست آنگونه که پس از دوره ی رُنسانس به

تدریج در دنیای مسیحیت بوقوع پیوست نمی پذیرند؛ هرچند که در مورد ویژگی های نظام و دولت اسلامی دیدگاه و برداشت متفاوت ارائه می کنند.

دکتر یوسف قرضاوی (یوسف عبدالله القرضاوی) متولد سال 1926 عیسوی در مصر از اعضای اخوان المسلمین مصر و از متفکرین میانه رو جریان اسلامی در جامعه سنی که در کشور قطر به سر میبرد اسلام بدون سیاست را، اسلام نمیداند. او می نویسد: «اسلامی که خداوند برای ما قرار داده، بدون سیاست معنا ندارد. بنا براین هرگاه سیاست را از آن بزدااییم، دیگر عنوان اسلام را نخواهد داشت و دین دیگری خواهد شد...»

آنچی که در مورد رابطه اسلام و سیاست قابل تأمل و بحث است عدم این ارتباط نیست. هر چند در بحث های روشنفکری سکولاریست ها و طرفداران سکولاریزم، پیوند اسلام بمتابیه ی دین با سیاست و دولت نادرست و اندیشه ی واپسگرایانه تلقی میشود، اما این پیوند علی رغم پذیرش و عدم پذیرش و برغم هرگونه تبعات آن به عنوان یک واقعیت هم در آموزه های اسلام و هم در تاریخ اسلام مضمّن است. نکته ی بسیار مهم در این بحث توضیح و تنظیم این ارتباط است. نه انکار و نفی این ارتباط به سکولاریزم در کشورهای اسلامی می انجامد و نه حذف رابطه اسلام با حوزه سیاست بگونه ی یک کار پروژه ای و فرمانی در بسیاری از این کشورها تحقق می یابد.

پرسش اصلی این است که نهضت های اسلامی یا جریان اسلام گرایی آن رابطه را در شرایط و عصر جدید حیات انسانی و مبتنی بر مدل مورد نظر چگونه تأمین و تنظیم میکنند؟ درحالی که نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی معاصر بر سر توضیح، تأمین و تنظیم ارتباط و همسویی اسلام و سیاست و با عبارت دیگر بر سر رسیدن بر حکومت اسلامی دچار تفرقه شد. این تفرقه که ریشه های آن به عوامل دیگر نیز برمیگردد نهضت مذکور را در سده بیستم بر سر شکل گیری حکومت اسلامی به جریانهای مختلفی تقسیم کرد. جریان تکفیرگرایی یا افراطگرا و ایکسترمیست که دسترسی به حکومت اسلامی را تنها از راه خشونت و زور تحقق یافتنی می بینند از دورن نهضت اسلامی سر برآورد. تبعات ناشی از اندیشه و عملکرد این جریان نه تنها معضل و چالشی برای جوامع بشری است بلکه چالشی در فراروی اسلام، جریانهای اسلامی-سیاسی و جوامع مسلمانان شمرده میشود.

اگر نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی که تشکیل حکومت اسلامی را تفکر و رسالت برگرفته از آموزه های اسلام تلقی میکنند، مسیر دسترسی به آن حکومت از چه راه هایی میگذرد؟ آیا ستیزه جویی و تکفیر گرایی بخشی از این نهضت در جهت رسیدن به حکومت اسلامی از آموزه های اسلام سرچشمه می گیرد؟ تفاوت و حتا تعارض در دیدگاه و عملکرد جریانهای مختلف نهضت اسلامی در این آموزه ها چگونه توجیه میشود؟ آیا این تعارض فکری و حتا نزاع خونین فزینی میان گروه های نهضت اسلامی از این واقعیت ریشه نمی گیرد که هر حزب و سازمان اسلامی که در جهت تأسیس حکومت اسلامی و تحقق شریعت اسلام ایجاد شود، آن حزب و رهبر آن خود را معرف و ممثّل حقیقت اسلام و آموزه های اسلام می پندارد. هر حزب و سازمان دیگر اسلامی در واقع نه رقیب سیاسی او بلکه مخالف آن حقیقت دریافتی وی از اسلام و تعالیم و احکام اسلامی است که باید نفی و طرد شود؟

نهضت اسلامی و زمینه های تشکیل حکومت اسلامی :

جنبش اسلامی یا جریان اسلامی گرایی در سده بیستم با شعار بازگشت به اسلام اصیل و اسلام سلفای صالحین در جهت تشکیل حکومت اسلامی ایجاد شد، میزان توانایی و مؤفقیت جنبش مذکور در ایجاد حکومت اسلامی چگونه ارزیابی می شود؟ به عبارت دیگر اگر جنبش اسلامی و یا اسلام

گرایی هر چند در نام های مختلف احزاب سیاسی بدون پیشوند و پسوند اسلامی از راه تغلب و یا از طریق دموکراسی به اقتدار سیاسی برسند آیا در عمل به تشکیل حکومت اسلامی توفیق خواهند یافت؟ از این مهمتر، حکومت اسلامی مورد نظر جریان اسلامی یا اسلام گرایی چیست و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

شعار تشکیل حکومت اسلامی از سوی نهضت اسلامی به خصوص اخوان المسلمین مصر در زمان اشغالگری و تسلط استعمار غربی بر بسیاری از کشورهای اسلامی، در زمان شکل گیری دولت اسرائیل و سپس در سالهای ناکامی نظام های سیاسی چپگرایان مارکسیست-لنینیست، ناسیونالیزم و سکولاریزم لیبرال در کشور های اسلامی یک شعار پر جاذبه بود. اخوان المسلمین به عنوان یک جریان سیاسی اسلام گرا در برابر ناکامی جریانات متذکره در دنیای عرب به خصوص در کشور مصر شعار "الاسلام هو الحل" (اسلام راه حل) را مطرح کرد. اما اخوان المسلمین نتوانست کار آیی و تحقق این شعار را در یک نظام سیاسی اسلامی مورد نظر خود تجربه کند. شگفت آور این است که اخوان المسلمین در خیزش های خیابانی سال 2011 که به سرنگونی حکومت های حسنی مبارک در مصر، بن علی در تونس و قذافی در لیبیا انجامید شعار اسلام راه حل و تشکیل حکومت اسلامی را بلند نکرد و برعکس از تعهد خود به کثرت گرایی و پلورالیزم سیاسی سخن گفت. حزب النهضة تونس با اهداف و خط مشی مشابه اخوان المسلمین حتی از آن فراتر رفت و به پذیرش احزاب سیاسی نامعتقد به اسلام در نظام سیاسی تونس اذعان کرد. تعهد به پلورالیزم سیاسی و پابندی به مظاهر مدرن سیاسی که دموکراسی بخشی از آن است جنبش های اسلامی معاصر را با این چالش روبرو میکند که تا چه حد حکومت اسلامی در فضای کثرت گرایی سیاسی قابل دسترسی است؟ به خصوص اگر در نظام سیاسی کشورهای اسلامی نوعی از سکولاریزم سیاسی حاکم باشد و جریانهای اسلام گرایی معتدل چون اخوان المسلمین مصر و النهضة تونس ناگزیر به پذیرش این سکولاریزم شوند، آیا تشکیل حکومت اسلامی یک شعار غیر عملی خواهد بود؟

واقعیت های امروز جامعه انسانی نشان میدهد که تشکیل حکومت اسلامی مورد تصور و ادعای جریانهای اسلامی بر الگوی حکومت خلفای راشدین و صدر اسلام پس از دسترسی این جریانهها به اقتدار سیاسی دشوارتر و پیچیده تر میشود. علی رغم ادعای تمامی جریان های اسلام گرایی از ایجاد حکومت اسلامی، آنها ساختار و مشخصات این حکومت را کم از کم در عرصه ی تیوریک ترسیم و تدوین نکرده اند. از سوی دیگر اختلاف دیدگاه و تفاوت در برداشت بر سر مسایل مختلف از منابع معتبر شریعت اسلامی حزب و گروه اسلامی بر سر اقتدار را دچار تفرقه میکند. آنگونه که این تفرقه حتی قبل از کسب اقتدار سیاسی در درون بسیاری از گروه های اسلامی بوجود آمد و به ایجاد جریانهای متفاوت انجامید.

2- تأثیر غرب در شکل گیری و گسترش نهضت اسلامی :

نقش غرب و دولت های غربی در شکل گیری و گسترش نهضت اسلامی یا اسلام گرایی نقش دو گانه و متضاد است. غرب از یکسو با اشغال و استعمار سرزمین های اسلامی که حتی قبل از فروپاشی خلافت و امپراتوری عثمانی آغاز یافته بود موجب ظهور و گسترش جریان اسلام گرایی یا نهضت اسلامی شد و از سوی دیگر در دوران جنگ سرد به تقویت این جریان پرداخت تا علیه کمونیسم و شوروی در افغانستان نبرد کنند.

بدون تردید اشغالگری و استعمار غرب بر سرزمین های اسلامی و مسلمانان در قرن نوزدهم و بیستم که با تحقیر مسلمانان و تحمیل ظلم بر آنان و غارت سرمایه های شان توأم بود به ایجاد جنبش اسلام گرایی انجامید. حمایت غرب از اسرائیل و نوعی از سلطه بر منابع نفتی سرزمین های

اسلامی خاور میانه بستر رشد اسلام گرایی را حتا در اشکال افراطی آن در جوامع اسلامی مساعد کرد.

یکی دیگر از ابعاد تأثیر گذاری غرب بر تقویت و گسترش اسلام گرایی به سیاست دوگانه آنها به خصوص سیاست ایالات متحده امریکا در مورد دموکراسی و دولت های حاکم بر کشورهای اسلامی بر میگردد. غربی ها در تمام سالهای دوران جنگ سرد و حتا تا اکنون بر مبنای منافع خود شان از دولت های خود کامه و غیردموکراتیک کشورهای اسلامی حمایت کردند. این سیاست جریان اسلامی را در این کشورها تقویت کرد و موجب تشکیل گروه های افراطی از درون این جریان شد.

هر چند بعضی از جریان های چپ مارکسیزم تقویت اسلام گرایی را محصول حمایت غرب در رقابت و مخاصمت با بلوک سوسیالیزم میدانند و حتا جریان اسلامی را ساخته و پرداخته ی دنیای غرب در برابر جنبش چپ تلقی میکنند، اما این ادعا بسیار مبالغه آمیز و غیرواقعی است. شکی نیست که کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده امریکا از جریان اسلام گرایی بر ضد جنبش چپ و کمونیزم استفاده کردند؛ اما نگاه بسوی جریان اسلامی به عنوان یک جریان ساخته و پرداخته غرب تردید آفرین است. رویهمرفته میتوان حمایت دولت های غربی را از جریانهای اسلامی در دوران جنگ سرد میان دویلوک کپیتالیزم غربی برهبری ایالات متحده امریکا و بلوک سوسیالیزم حاکم در اروپای شرقی برهبری شوروی سابق یکی از عوامل رشد و تقویت جریان اسلامی تلقی کرد. حمله نظامی شوروی بر افغانستان (1979) و در حدود ده سال جنگ این نیروها با مجاهدین به حمایت غرب از جریان اسلامی که یک طرف این جنگ بودند به تقویت جریان اسلامی انجامید. حمایت خارجی از جهاد و مجاهدین افغانستان در یک مثلث استخباراتی شکل گرفت که یک ضلع آنرا سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا می ساخت و در دوضلع دیگر آن سازمان استخبارات پاکستان و عربستان سعودی قرار داشت. در طول این سالها هزاران نفر از اعضای نهضت اسلامی کشورهای عربی و اسلامی و حتا از میان جوامع مسلمانان غرب وارد پاکستان و افغانستان شدند و در کنار مجاهدین قرار گرفتند. پس از خروج قوای شوروی و فروپاشی دولت شوروی شمار زیادی از این مجاهدان یا جنگجویان عرب در دهه نود اعضای سازمان القاعده برهبری اسامه بن لادن را تشکیل دادند و علیه دولت های متبوع خودشان و ایالات متحده امریکا وارد جنگ شدند.

3- نقش جنبش چپ مارکسیستی در ظهور و گسترش جریانهای اسلامی:

یکی از عوامل رشد نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی در سده بیستم، مخاصمت و اسلام ستیزی مارکسیزم بود که پس از انقلاب اکتوبر 1917 عیسوی توسط بلشویک ها در پیش گرفته شد.

انقلاب اکتوبر 1917 در روسیه و تشکیل دولت توسط مارکسیست های این کشور (حزب بلشویک) به رهبری ولادیمیرلنین اولین دولت سوسیالیستی مبتنی بر تفکرات مارکس و مارکسیزم بود. اما این نخستین دولت سوسیالیستی که با شعار مبارزه و مخالفت با تجاوز و تحقق عدالت اجتماعی بوجود آمد، در تعارض و خصومت با اسلام و مسلمانان قرار گرفت. این خصومت در رفتار و عملکرد بلشویک های سوسیالیست حاکم بر روسیه که سپس نام حزب کمونیست و دولت شوروی را گرفت، نمودار شد. نه تنها که آنها سیاست استیلا و اشغال دوران تزارها را در مورد مناطق مسلمان نشین آسیای میانه و قفقاز ادامه دادند، بلکه دامنه این تجاوز را به هویت فرهنگی مسلمانان و سنن دینی و مذهبی آنها گسترانیدند. مسجد ها را بستند و تخریب کردند، تعلیم و آموزش دینی را ممنوع ساختند، به نابودی آثار تاریخی و نسخ خطی به عنوان آثار و مظاهر دینی در تحت مبارزه با دین پرداختند. در واقع نخستین دولت سوسیالیستی جهان با این عملکرد، بذر تضاد و دشمنی عمیق میان جوامع

اسلامی و جنبش مارکسیستی را به عنوان یک جنبش فکری، سیاسی و حتا اجتماعی جوان در سده بیستم کاشت.

آیا انگیزه ی بلشویک ها یا کمونیست های روسیه در برخورد با جوامع مسلمان آسیای میانه و قفقاز ملهم از اندیشه های کارل مارکس و مارکسیزم و اجتناب ناپذیر بود؟ اما مارکس تمام پدیده های روبنایی به شمول دین را محصول زیر بنای جامعه (اقتصاد و نظام اقتصادی) می خواند. چرا مارکسیست های روسیه در مسند قدرت نگذاشتند تا با تغیر زیر بنا زمینه را بدون تجاوز به آزادی و هویت فرهنگی مسلمانان برای تغیرات روبنا آماده کنند؟ مشکل در کجا بود؟

صرف نظر از هرگونه پاسخ و تحلیلی که در این مورد ارائه شود، ریشه های این مشکل به عدم دموکراتیک بودن نخستین دولت سوسیالیستی جهان و عملکرد سرکوبگرانه آن دولت در برابر هرگونه تفکرات سیاسی و اجتماعی متعارض با اندیشه و سیاست آنها برمیگردد. قطع نظر از اینکه به روش دموکراتیک در اندیشه و تفکر مارکس و مارکسیزم چه مقداری بها داده میشود و حد و مرز آزادی در حوزه تفکرات مارکسیزم چیست، اما بلشویک های روسیه یک رژیم آیدئولوژیک مستبد و غیردموکراتیک ایجاد کردند که همه چیز را با دو رنگ سیاه و سفید نگاه میکردند. برای آنها در این جهان پهناور دو اردوگاه وجود داشت: اردوگاه سوسیالیزم، یعنی خودشان و افکارشان. و اردوگاه غیر سوسیالیزم و بیرون از آن که همه دشمن تلقی می شد.

مارکسیستهای روسیه که نخستین دولت آیدئولوژیک را ایجاد کردند در مخالفت با اسلام و مسلمانهای تحت سلطه ی خویش از این آیدئولوژی استفاده کردند. سپس احزاب کمونیست یا مارکسیست که در کشورهای اسلامی شکل گرفت در برخورد با اسلام و فرهنگ اسلامی مردم با همین تفکر و رفتار وارد شدند.

ده ها سال پس از تأسیس دولت مارکسیستی در روسیه و در سالهای متفاوت نیمه دوم قرن بیستم، مارکسیست ها یا کمونیست های که در شماری از کشورهای معدود اسلامی چون: البانیا، یمن جنوبی، سومالیا و افغانستان به اقتدار سیاسی دست یافتند نیز با اسلام در ستیز شدند. این روش جریان اسلام گرایی و نهضت اسلامی را در شکل ستیزه جویانه ی آن تقویت کرد. و از سوی دیگر زمینه را برای بهره گیری غرب از این جریان در جنگ با کمونیزم و جنبش چپ مساعد ساخت.

4- سایر عوامل:

در دیدگاه برخی تحلیلگران رشد اسلام گرایی به عنوان یک جریان سیاسی در کشورها و جوامع مسلمان به عامل اقتصادی و اجتماعی بر میگردد. فقر اقتصادی در میان جوامع فقیر مسلمانان در روستا ها و شهر ها پایگاه جریان اسلام گرایی شمرده می شود.

فقر فرهنگی که بی سوادی و ضعف آگاهی سیاسی و اجتماعی گسترده را در کشورهای اسلامی در قبال داشت به یکی از عوامل رشد جریان افراط گرایی اسلامی تبدیل شد. عملیات انتحاری که یکی از ابزار خشونت و خون ریزی جریان تکفیر گرایان و ایکس ترمیستی است با فقر فرهنگی و اجتماعی در میان مسلمانان پیوند نزدیک و عمیق دارد.

وجود دولت های استبدادی و زمام داران خود کامه در نظام های سلطنتی و جمهوری های در واقع سلطنتی کشورهای اسلامی و عربی در سده بیستم یکی دیگر از عوامل رشد نهضت اسلامی یا اسلام گرایی به عنوان یک جریان دینی- سیاسی بود. این رژیم ها و زمام داران خود کامه که راه را بروی هرگونه آزادی های مدنی و اجتماعی بستند زمینه را به گسترش جریان اسلامی و لغزش این جریان در مسیر افراط گرایی و ستیزه جویی هموار کردند.

ناتوانی و شکست جنبش های ناسیونالیزم، جریان های چپ مارکسیزم و گروه های لیبرال جانبدار غرب به خصوص در مسند اقتدار سیاسی در کشورهای اسلامی از عوامل قابل ملاحظه در شکل گیری و رشد اسلام گرایی محسوب میشود. هیچیک از دولت ها و زمام داران ملی گرا، چپ و طرفدار غرب که در کشورهای اسلامی که پس از استقلال این کشورها از استعمار غرب به قدرت رسیدند نظام عدالت محور دموکراتیک، سالم و پاسخگو برای جامعه خود ایجاد نکردند. نه تنها آنها به نیازهای مردم خود پاسخ نگفتند، بلکه حکومت های فاسد و سرکوبگر موروئی تشکیل دادند. حتا آن زمام داران خودکامه و فاسد در نظام های به ظاهر جمهوری خود را رئیس جمهور مادام العمر ساختند و پس از مرگ، فرزندان خویش را به عنوان رئیس جمهور در مسند قدرت گذاشتند. در چنین فضا و زمینه جریان اسلام گرایی که با شعار بسیار عام فهم و قابل قبول به مردم وارد میدان شدند نفوذ و گسترش فزاینده یافت.

شکل گیری نهضت اسلامی در سده بیستم

الف- در جوامع سنی :

شبه قاره هند نخستین حوزه ی تشکیل نهضت اسلامی :

نهضت اسلامی یا جریان اسلام گرایی قبل از سده بیستم از شبه قاره هند سر برآورد که ظهور آن در این شبه قاره نیز به واکنش علیه استعمار بریتانیا برمیگشت. نهضت اسلامی شبه قاره هند که قبل از استعمار بریتانیا یک جنبش اصلاحی دینی بود، در دوران استعمار به یک جنبش دینی-سیاسی تبدیل شد. از چهره های شاخص و تأثیر گذار در جنبش اصلاح دینی شاه ولی الله دهلوی (1551-1642) عالم متصوف و از مفسرین و متکلمین سنی شبه قاره هند و بازماندگانش (شاه عبدالعزیز پسر و شاه اسماعیل نواسه اش) بودند. شاه ولی الله در کتاب خود حجة الله البلاغه جامعه مسلمان را به احیای دین از طریق عمل به قرآن و سنت و ترک عنعنات بومی دعوت کرد. اما سپس بازماندگان وی در دوران استعمار بریتانیا جنبش او را به جنبش اجتماعی-سیاسی دینی مبدل کردند. پسر وی شاه عبدالعزیز دهلوی (1746-1824 عیسوی) در سال 1803 هندوستان را بنا بر تسلط بریتانیا دارالحرب خواند و فتوای جهاد داد. پس از او شاگردش سیداحمد بریلوی (1831-1782 عیسوی) از تأثیرگذاران نهضت سیاسی-دینی در نیم قاره هند بود که در شمال غرب هند در میان قبایل پشتون (ایالت خیبرپشتونخوا) خلافت اسلامی اعلان کرد و در 1831 عیسوی در جنگ بالاکوت کشته شد.

علاوه بر جنبش های سیاسی-دینی و اجتماعی مذکور در شمال غرب نیم قاره هند، جریان های مشابه در بنگال مانند: جنبش تی تومیر و جنبش فرائضیه یا فرائدی برهبری حاجی شریعت الله و سپس جنبش دودومیان برهبری محمدحسن پسر او در بنگال در نیمه اول قرن نوزدهم بوجود آمد. پس از آن جنبش علمای دیوبند (1867 عیسوی)، ندوة العلماء (1894 عیسوی)، جمعیت العلمای هند (نوامبر 1919 عیسوی) و نهضت خلافت در اوایل سده بیستم عیسوی در هندوستان شکل گرفت.

جریان دینی-سیاسی دیوبند از دارالعلوم دیوبند برخاست که در سال 1867 عیسوی توسط مولانا محمدقاسم نانوتهاوی تأسیس شد. نهضت دینی-سیاسی دیوبند یک نهضت جزم اندیش و محافظه کار بود که در مقابله با تمدن غربی طرح برتر و عملی نداشت. علی رغم آن مدرسه دیوبند و افکار محافظه کارانه و ستیزه جویانه ی عالمان و مدرسین آن در میان جوامع مسلمانان شبه قاره، افغانستان و حتا آسیای میانه نفوذ فراوان یافت. در مناطق شمال غرب نیم قاره هند (ایالت خیبر پشتونخوای پاکستان) مدارس متعدد مشابه مدرسه دیوبند ایجاد شد. این مدارس سالها بعد به کانون

ظهور و پرورش گروه افراطی طالبان مبدل گشت که موجب ترویج خشونت و کشتار با انجام عملیات انتحاری به نام دین و شریعت شدند.

جنبش پان اسلامیزم و خلافت در دهه 1920 در شبه قاره از جنبش های مهم دینی- سیاسی جامعه مسلمانان این حوزه بود. این جنبش از خلافت عثمانی حمایت میکرد. نکته قابل توجه که از تفرقه و دیدگاه متفاوت مسلمانان در اوایل قرن بیستم حکایت می کند به حمایت مسلمانان از خلافت عثمانی در هند و مخاصمت و شورش مسلمانان در جوامع عربی بر ضد این خلافت است. در سال 1919 عیسوی کنفرانس هایی در حمایت از خلافت عثمانی در شبه قاره هند تدویر یافت و بدنبال آن کمیته خلافت تشکیل شد. رهبران معروف جنبش خلافت در شبه قاره هند مولانا محمدعلی، مولانا شوکت علی، شبلی نعمانی، مولانا ابوالکلام آزاد، عبیدالله سندی، مولانا حسرت موهانی، مولانا حسین احمد مدنی و غیره بودند. مولانا محمدعلی از شاخص ترین و مهم ترین رهبران جنبش خلافت در شبه قاره بود که چند بار از سوی بریتانیا دستگیر و زندانی شد. او میگفت که این جنبش در صدد وحدت مسلمانان و احیای خلافت راشدین و طرد استعمار اروپایی از سرزمین های اسلامی است. جنبش خلافت به هیچ موفقیتی دست نیافت و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی فروپاشید.

برغم شکل گیری نخستین هسته های نهضت سیاسی اسلامی یا اسلام گرایی قبل از سده بیستم در میان مسلمانان شبه قاره هند، جریان اسلام سیاسی یا نهضت اسلامی معاصر بصورت تشکیلاتی در سده بیستم از کشورهای عربی شمال آفریقا به ویژه از مصر آغاز یافت.

خطوط کلی افکار و اهداف نخستین بانیان نهضت اسلامی سده بیستم :

به باور بعضی از تحلیل گران و تاریخ نگاران که در اواخر قرن نوزدهم عیسوی امپراتوری عثمانی به عنوان وارث و مدعی خلافت اسلامی بسوی زوال و فروپاشی رفت و سپس خلافت از سوی اتاترک ملغی شد، اندیشه اتحاد اسلامی در جهت بقا و تحکیم خلافت اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی بصورت یک طرح و دیدگاه سیاسی بوجود آمد. چهره های معروف این دیدگاه سید جمال الدین افغانی، محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی و محمد رشید رضا بودند.

جنبش های اسلامی که سپس در اوایل سده بیستم به خصوص پس از جنگ جهانی اول در کشورها و جوامع اسلامی به خصوص در کشور مصر تکوین یافت متأثر و ملهم از اندیشه و دیدگاه چهره های متذکره بودند. خطوط اصلی و کلی افکار و اهداف این تیوری پردازان تأثیرگذار را در مورد اسلام و سیاست بر فرآیند نهضت های اسلامی و یا جریان اسلام گرایی چه چیزی تشکیل میداد؟

1- سیدجمال الدین افغانی :

سیدجمال الدین افغانی (1838-1898 عیسوی)، از شاخص ترین چهره های فعال و تأثیرگذار نهضت اسلامی سده بیستم است که در واقع نظریات او از نیمه دوم قرن نوزدهم در این زمینه آغاز شد. سیدجمال الدین افغانی اروپا را منبع تهدید اسلام و دنیای اسلام می پنداشت و بر اتحاد مسلمانان درمقابله با این تهدید تأکید میکرد. به خصوص او انگلیس ها را عامل اصلی استعمار و استیلا بر دنیای اسلام میدانست که منابع طبیعی مسلمانان را غارت میکنند.

نه تنها چهره ها و حلقه های مختلف جریان اسلامی در قرن بیستم سیدجمال الدین افغانی را بانی این جریان و چهره مبارز و انقلابی ضد استعمار غرب میدانند بلکه نویسندگان و پژوهشگران غربی نیز او را مؤسس جنبش اسلام گرایی معرفی می دارند و نقش او را در این مورد بسیار برجسته

تلقى میکنند. بگونه مثال: "ویلفر کانتول اسمیت" Wilfred cantwell Smith (2000-1916) مستشرق کانادایی مدیر سابق مرکز مطالعات ادیان در دانشگاه هاروارد با تأکید به این ویژگی سید جمال او را شخصیتی میداند که افکار سنتی اسلام را با اندیشه های مدرن اروپایی در هم آمیخت و تفکر ناسیونالیزم بومی و پان اسلامیزم را در جهان اسلام ارائه کرد.

سیدجمال الدین افغانی در سده نوزدهم که در واقع با اندیشه و افکار خود جنبش اسلامی یا اسلام گرایی را شکل داد پیوسته در سفر به کشورهای اسلامی و حتا اروپایی بود. او در 1838 یا 1839 عیسوی در افغانستان (اسعدآباد کنر ها) تولد یافت و در مارچ 1897 در ترکیه پدرود حیات گفت؛ هر چند ایرانی ها او را متولد اسدآباد همدان ایران میدانند. سیدجمال الدین در طول حیات خود به کشورهای هندوستان، عربستان (مکه)، شامات (دمشق و فلسطین)، عراق، ایران، فرانسه، روسیه، آلمان، بریتانیا و مصر سفر کرد. چشم دید وی از سلطه غرب بر مسلمانان در سفرهایش ذهنیت ضد غربی سیدجمال را شکل داد.

سید جمال الدین در هر کشور اسلامی گام هایی را برای اصلاح و اشاعه تفکر اتحاد اسلامی و مبارزه با استعمار غربی بر میداشت. در افغانستان جریده شمس النهار را منتشر ساخت، در مصر وارد دانشگاه ازهر شد و به تدریس پرداخت. پس از مصر او به آسیای صغیر (ترکیه) رفت و به فعالیت و تبلیغات خود ادامه داد. اما او در سال 1870 از سوی سلطان عثمانی متهم به ترویج بی دینی شد و از ترکیه اخراج گردید. سید جمال الدین در مارچ 1871 به مصر برگشت. او در این دوره اندیشه پان اسلامیزم را بیشتر رواج داد. اما در مصر به همان اتهام در دولت عثمانی تحت فشار واقع شد و توفیق پاشا خدیوی مصر او را به سویس (سپتمبر 1879) تبعید کرد. سپس وی به هندوستان رفت و از آنجا در 1882 وارد پاریس شد. دوسال بعد در مارچ 1884 نشریه "عروة الوثقی" انتشار داد. محمدعبده شاگرد مصری او به وی پیوست و کار این نشریه بالا گرفت.

محمدعبده:

محمدعبده (1849-1905 عیسوی) اهل مصر و از تحصیل یافتگان دانشگاه ازهر قاهره معلم، نویسنده، سیاستمدار و مفتی دولتی مصر از 1899 تا پایان عمرش بود. او که از شاگردان سیدجمال الدین افغانی و در اندیشه های دینی و سیاسی خویش متأثر از افکار وی بود خود نیز شاگردان نامدار و تأثیر گذار بر افکار و تحولات سیاسی و دینی را در مصر تربیه کرد. افرادی چون: محمدرشیدرضا، سعدزغلول، طه حسین و

محمدعبده برغم همسویی با نظریات دینی- سیاسی سیدجمال الدین افغانی دیدگاه های مختص به خود را در مسایل سیاسی و دینی داشت. او بیشتر اصلاح طلب دینی بود تا یک چهره مبارز و ستیزه جوی انقلابی. هر چند که چون سید جمال در آغاز طرفدار جدی وحدت مسلمانها و ایجاد وطن واحد اسلامی بود، اما سپس از غیر عملی بودن این نظریه سخن گفت. محمدعبده در برابر مذاهب مختلف مسلمانها سیاست تسامح داشت و حتا با مسیحیان و یهودیان با این دید نگاه میکرد.

تلاش محمدعبده به اصلاح فکری و تربیتی تمرکز داشت و اصلاح اجتماع را مستلزم اصلاح افراد میدانست. محمدعبده علی رغم این اندیشه، با جریان محافظه کار و تحجرگرای دینی از یکسو و با افکار غرب زدگی از سوی دیگر مخالفت می ورزید. در حالی که تحجر، کج فهمی و خرافات اندیشی را در مبانی عقلی، دینی و سیاسی مسلمانها عامل ضعف و درماندگی میدانست، اخذ قوانین دیگران را که هدفش دنیای غرب بود بدون توجه به انطباق آن قوانین با عقاید و فرهنگ اسلام و مسلمانها موجب آشفتگی معنوی و فروپاشی استقلال تلقی میکرد. او دیدگاه تقلید و اقتباس از قوانین غربی در جهت پیشرفت جوامع اسلامی و ناتوانی اسلام را در پاسخگویی به مسایل روز رد

میکرد. وی به ایجاد نظام و در واقع به تشکیل حکومت اسلامی منطبق به شریعت اسلام اعتقاد داشت. اما نکته جالب و مهم در این دیدگاه وی ارائه دو اصل استصلاح و تلفیق در جهت ایجاد نظام اسلامی مورد نظر وی است. اصل استصلاح یا مصالح همانا ارجحیت به مصالح عمومی مسلمانان در زمان استنباط قوانین از قرآن و سنت بود. اصل تلفیق یا انتخاب به گزینش و استخراج راه حل مسایل از میان مذاهب اربعه فقهی سنی وحتا نظریات مستقل فقها بر میگشت. او با این دیدگاه بصورت یک متفکر دینی معطوف به روش عقلانیت شناخته میشود.

2- عبدالرحمن کواکبی :

عبدالرحمن کواکبی متولد حلب سوریه(1854-1902)ومتوفا در مصر از چهره های معروف و تأثیرگذار بر جریان اسلام گرایی معاصر است. او درشام(سوریه)برغم آنکه مناصب دولتی داشت و به کرسی شهرداری حلب نیز رسید با سلطه ی عثمانی ها مخالفت میکرد و باری از سوی حاکمان عثمانی زندانی شد. سپس در سال1899از سوریه بیرون رفت و پس از سفر به شبه قاره هند و کشورهای دیگر در مصر اقامت گزید.

اندیشه های سیاسی کواکبی در دو اثرش طبایع الاستبداد و ام القرى انعکاس یافت. کتاب نخست در مورد استبداد بحث می کند. او با استبداد و حکومت استبدادی در جامعه اسلامی به شدت مخالفت می ورزید و عامل آنرا در دوری از دو اصل اراده عمومی و اصل شورا سراغ میکرد. کواکبی در این کتاب از رابطه دین با استبداد، رابطه جهل با استبداد، اخلاق و استبداد، رابطه تربیت با استبداد و رابطه مال با استبداد سخن میگوید و به استفاده ی ایزاری ستمگران از دین در حاکمیت شان انگشت میگذارد. کواکبی فساد مالی و نابرابری اجتماعی را نتیجه استبداد قلمداد میکند و از تباهی اخلاقیات مردم و از سوء تربیت در فضای استبداد سخن میگوید که انسانها در این فضا ترسو، حسود، و در برابر قدرتمند تر از خود مطیع و مداح و در مقابل ناتوانان خشن و ستمگر بار می آیند.

کواکبی حکومت مورد نظر خود را در برابر حکومت استبدادی بر خاسته از مردم و خادم مردم میداند؛ اما مردم را در پذیرش و سکوت در مطالبه حقوق شان ملامت می کند. کواکبی عدالت و استبداد را متناقض هم می خواند و مستبد را عادل نمیداند. او به نظارت مردم در جلوگیری از استبداد تأکید میکند نه به خوبی و حسن زمامدار.

کواکبی راه نجات از استبداد را در طبایع الاستبداد با توجه به سه محور: درک استبداد توسط مردم و در واقع آگاهی سیاسی مردم، مبارزه مسالمت آمیز و ایجاد بدیل برای نظام مستبد مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

کواکبی در کتاب ام القرى ضعف و درماندگی مسلمانان را تحلیل میکند و از ضرورت اصلاح دینی و همسویی علم و دین سخن میگوید. او راه حل را به احیای خلافت اسلامی به شیوه خلفای راشدین پیشنهاد میکند و به عرب بودن خلیفه و انتقال خلافت از ترک های عثمانی به اعراب انگشت میگذارد. اما خلیفه در نظریات او با پرهیز از دخالت در امور سیاسی تنها نقش نمادین معنوی را در وحدت مسلمانها دارد که در حجاز(عربستان سعودی) مستقر است نامش در خطبه های نماز جمعه از سوی مسلمانان جهان خوانده می شود. هرچند کواکبی به صراحت از جدایی دین و سیاست سخن نمی گوید اما در جلوگیری از استبداد در پوشش دین و به نام خلافت به دوری خلیفه از امور سیاسی تأکید میکند.

3- محمدرشیدرضا :

محمدرشید رضا که پدرش از کشور سوریه بود در سال 1865 عیسوی در طرابلس لبنان تولد یافت و در سال 1935 در مصر پدرود حیات گفت. رشید رضا در 1897 عیسوی وارد مصر شد و یکسال بعد روزنامه "المنار" را منتشر کرد. این نشریه در واقع خط فکری هفته نامه عروة الوثقی را در قاهره تعقیب میکرد که از سوی سید جمال و محمدعبده بنیانگذاری شده بود.

رشید رضا دوران جوانی اش را در لبنان تحت تأثیر و نفوذ مجله عروة الوثقی با روزنامه نگاری و فعالیت های دینی- سیاسی آغاز کرد. محدودیت و فشار دستگاه حاکمیت عثمانی بر فعالیت های رشید رضا در لبنان او را بسوی مصر کشانید تا فضای آزادی برای زبان و قلمش پیدا شود. او در مصر به این فضا دست یافت و با آشنایی و شاگردی نزد محمدعبده و درمشورت و همکاری او به نشر هفته نامه المنار آغاز کرد. المنار پس از دو سال به مجله تبدیل شد و راه خود را به عنوان نشریه معتبر و با نفوذ دینی- سیاسی میان جوامع مسلمان کشورهای مختلف حتا تا قاره امریکا باز کرد. محمدرشید رضا اندیشه و دیدگاه خود را در مورد اسلام و سیاست در مقالات و آثار خود به تفصیل بیان داشت. او اسلام را دین سیاست خواند و سیاست را جزئی از دین اسلام تلقی کرد.

فروپاشی امپراتوری عثمانی، تفرقه میان مسلمانان بر مبنای هویت های قومی و زبانی، استیلا و اروپایی ها بر بسیاری از متصرفات این امپراتوری و سپس لغو خلافت عثمانی توسط مصطفی کمال رشیدرضا را بسوی اعاده ی خلافت اسلامی و اتحاد مسلمانها برد. او ایجاد خلافت را در تشکیل شورای اهل حل و عقد بررسی میکرد که در بیرون از مناطق اسلامی تحت تسلط غربیان دایر شود. رشیدرضا شورای حل و عقد را نهاد قدرتمند در حکومت اسلامی مورد نظرش ترسیم میکند که بر اعمال خلیفه و زمام دار نظارت میکند. رشیدرضا خلافت را بدو دسته خلافت صحیح یا خلافت خلفای راشدین که خلافت آرمانی مورد نظرش است و خلافت متغلبه تقسیم میکند.

4- سایر چهره های معروف نهضت اسلامی :

خارج از حوزه جغرافیایی اعراب در سده بیستم چهره های دیگری نیز در میان جوامع مسلمانان غیر عرب به عنوان چهره ها و گروه های تأثیرگذار بر نهضت اسلامی قرن بیستم تبارز کردند. در شبه قاره هند، ایران، حوزه قفقاز و آسیای میانه.

در شبه قاره هند افرادی مانند شاه ولی الله دهلوی و خانواده اش، سیداحمد بریلوی، سپس اقبال لاهوری، ابوالعلی مودودی و در کشور ایران نواب صفوی، آیت الله خمینی، مرتضی مطهری و در میان تعلیم یافتگان عصری علی شریعتی و مهدی بازرگان و غیره .

یکی دیگر از افراد شاخص و تأثیر گذار در جامعه مسلمانان روسیه و متأثر از اندیشه های سید جمال و عبده، اسماعیل گاسپیرینسکی در اواخر سده نوزدهم از مسلمانان تاتار در کریمه بود. هر چند افکار و دیدگاه های او تلفیقی از وحدت اسلامی و ناسیونالیزم ترکی را منعکس میساخت. او به ایجاد مکاتب عصری پرداخت و طرفدار نزدیکی مسلمانان با روسیه برای مقابله با غرب بود. او در واقع بانی افکاری شد که در آسیای مرکزی و جامعه مسلمانان روسیه نهضت جدیدی ها در پرتو آن شکل گرفت. وی خواستار هماهنگی مسلمانان و کار سازمان یافته آنان بود

ادامه دارد